

دو فصلنامه علمی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری دانشگاه الزهرا (س)

سال بیست و نهم، دوره جدید، شماره ۲۳، پیاپی ۱۰۸، بهار و تابستان ۱۳۹۸ / صفحات ۹۷-۱۱۷

یک رویداد، یک مورخ، سه روایت تحلیل انتقادی روایت‌های کسروی از قیام شیخ محمد خیابانی^۱

اسماعیل حسن‌زاده^۲

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۳/۱۱

چکیده

قیام‌های پسامشروطه موضوع خوبی برای اظهارنظرها و روایت‌های متفاوت، متعارض و متقارب فعالان و ناظران سیاسی است. هریک از آنها از زاویه دید، ساخت ذهنی، ایدئولوژی، مصالح گروهی و ملی بدان نگرسته و قضاوت کرده‌اند. یکی از مهمترین فعالان عرصه روایت‌نگاری قیام خیابانی، سیداحمد کسروی است که از او، دو روایت تاریخ‌نگارانه و یک خاطره‌نگارانه باقی مانده است. این مقاله درصدد است با بهره‌گیری از رویکرد تحلیل انتقادی روایت مایکل تولان، به کالبد شکافی روایت‌های سه‌گانه کسروی و آبخور فکری و سیاسی او از قیام خیابانی بپردازد. روایت نخست کسروی دارای دو سطح تحلیل است: سطح اول، تحلیل جامعه‌شناختی-تاریخی است، او با مشروطه‌خواهی آذربایجانیان، آزادی‌خواهی آنان و فعالیت حزب دموکرات و زمینه‌های قیام ایشان رویکردی همدلانه دارد؛ سطحی دیگر، رویکرد روان‌شناسی فردی و انگیزه‌شناسانه است که تحلیلی بدبینانه و تقلیل‌گرایانه از خیابانی و قیام او ارائه می‌دهد. هرچند کسروی خود مدعی است که رویکرد تاریخی به‌واقع دارد و از رویکرد سیاسی دور است؛ اما دو سطح نگرشی تحلیلی و روایی او نشان می‌دهد تحت تأثیر نگرش اندیشه‌های میهن‌دوستی است و نگران از دخالت بیگانگان. در زمان نگارش این متن (۱۳۰۲) کسروی مورخی نامدار نیست. اما در روایت دوم، که در تاریخ هجده ساله آذربایجان آمده، قیام را گام مهمی در فعالگری مثبت و مشروطه‌خواهانه خیابانی دانسته است. در روایت سوم که خاطره‌نگارانه صرف است، در دو روایت پیشین تجدید نظر کرده، در سطح انگیزه‌شناسانه فردی نیز در تمجید از خیابانی قلم زده است. تغییر مکانی یعنی مهاجرت کسروی از تبریز به تهران، گذر از وضعیت تاریخ‌نگارانه مبتدی به تاریخ‌نگاری حرفه‌ای، گذر از میهن‌دوستی به ملی‌گرایی معتدل، سپس به ملی‌گرایی تندروانه، فروکش کردن احساسات رقیبانه و... زمینه‌هایی بود که کسروی را واداشت تا در سه مقطع زمانی سه روایت متفاوت ارائه دهد.

واژگان کلیدی: آذربایجان، شیخ محمد خیابانی، سیداحمد کسروی، تاریخ‌نگاری، تحلیل انتقادی روایت.

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/hph.2019.22821.1281

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهرا (س) e.hassanzadeh@alzahra.ac.ir

مقدمه

آذربایجان در دوره مشروطه یکی از کانون‌های اصلی تحولات تجددخواهانه در قالب مشروطه‌خواهی بود. از مقاومت ضد استبدادی ستارخان تا قیام شیخ محمد خیابانی و بعد ابوالقاسم لاهوتی هر کدام به وجوهی به تجددگرایی تأکید داشتند. ستارخان با هماوایی بخش مهمی از جامعه ایرانی ندای مشروطه سر داد. خیابانی، بر تجدد همراه با دین تأکید داشت و هماهنگی دین با سیاست را خواستار بود. لاهوتی نیز بر بُعد سوسیالیستی تجدد توجه داشت. البته در کنار این جنبش‌ها و قیام‌ها، حرکت‌های ضد تجدد نیز در میان نیروهای عشیرتی قره‌داغ و خوانین زمین‌دار و «علمای اسلامیه» شهرهای مختلف آذربایجان جریان داشت. وجود این دو جریان تجددخواهی و سنت‌خواهی گواهی روشن بر فعالگری جامعه بود.

قیام خیابانی نزد مردم آذربایجان هیچ‌گاه از خیزش برای مشروطه‌خواهی و اصلاح آذربایجان در گام نخست و دگرگونی اصلاح‌گرایانه ایران در نوبت بعد تنزل پیدا نکرد. اما زاویه دید کل جامعه ایرانی به این قیام هماهنگی کاملی با تصویر مردم آذربایجان نداشت. بخشی از جامعه ایرانی به قیام خیابانی با تردید نگرسته و این تردید در منظومه ایدئولوژیکی باستان‌گرایی و ایران‌گرایی افراطی پهلوی تبدیل به یقین شد که قیام خیابانی آمال و «مرام کتوم» دارد. این تردید را حداقل دو عامل اندیشه‌های باستان‌گرایی رضاشاهی و قیام فرقه دموکرات آذربایجان به رهبری سیدجعفر پیشه‌وری تشدید کرد. حتی در یک مقایسه غیر علمی و نادرست خطر قیام خیابانی بر ایران را بیش از قیام پیشه‌وری دانستند (مستوفی، ۱۳۷۷: ۳/۱۲۹). اما باید گفت قضاوت درباره قیام خیابانی هنوز به نقطه تکامل و نهایی خود نرسیده و اختلاف جدی بین روایتگران و مفسران و خوانندگان روایت وجود دارد. تعارضات در ارزیابی را باید به فال نیک گرفته و به توانمندی‌های درونی جامعه و دگرگونی گفتمانی و زاویه دید راوی/مورخ نسبت داد. قیام خیابانی را بیش از آنکه قیامی نظامی بدانیم، باید در ردیف جنبش‌های فکری به شمار آورد. همین توانمندی نیز به تولید روایت‌های متعارض جدی از قدرت‌طلبی فردی تا دلبستگی پنهانی به اندیشه بلشویکی همچنین همراهی با ایده‌های انگلیسی‌ها و آزادی‌خواهی در تداوم مشروطه و ایران‌خواهی و آذربایجان‌خواهی و احیای تفکرات دینی انجامیده است.

در یک نگاه کلی روایت‌های مربوط به خیزش خیابانی را می‌توان در سپهر تحولات جامعه به چند دوره زیر تقسیم کرد. این تقسیم‌بندی کاملاً روند خطی غیر قابل انعطافی نییوده، بلکه دارای انعطاف یا تداخل زاویه دید روایتی است. به این معنی که در هر دوره گفتمان خاصی بر روایت‌ها حاکم شده که در زیر این گفتمان حاکم، خرده‌گفتمان‌ها یا روایت‌های متفاوت نیز

وجود داشته است. با این دیدگاه روایت‌های خیزش خیابانی را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد: روایت‌های دوره پیشاپهلوی (۱۳۰۰-۱۳۰۵)، روایت‌های دوره رضاشاه پهلوی (۱۳۰۵-۱۳۲۰)، روایت‌های قیام خیابانی دوره محمدرضا شاهی (۱۳۲۰-۱۳۵۷)، روایت‌های پسانقلاب اسلامی (۱۳۵۷ تاکنون) که شرح و بسط آنها در جای دیگر ارائه شده است.^۱

روایت‌های کسروی از خیزش/قیام خیابانی

کسروی از خیزش خیابانی سه روایت ارائه داده که به سه دوره متفاوت یعنی به سه دوره تاریخ‌نگاری و فکری او تعلق دارد. در این نوشته از آن سه با عنوان روایت نخست، روایت دوم و روایت سوم یاد خواهد شد. هر کدام از این روایت‌ها، دارای ویژگی‌های روایی و متنی و گفتمانی است.

روایت نخست: با عنوان «قیام شیخ محمد خیابانی» بنابه درخواست کاظم‌زاده ایرانشهر نویسنده و صاحب مجله علمی و ادبی «ایرانشهر» در سال ۱۳۰۲ جهت درج در رساله‌ای درباره خیابانی به نگارش درآمد. اما کسروی اجازه انتشار نداد و با تأخیر چند دهه چاپ شد (کسروی، ۱۳۷۶) این روایت در شش بخش تدوین شده است.

کسروی زمانی به نگارش روایت نخست از قیام خیابانی پرداخت که هنوز مورخی نامدار شناخته نمی‌شد. درخواست کاظم‌زاده از کسروی برای نگارش شرح حال نه به دلیل مورخ نامدار بودن کسروی، بلکه به اعتبار صاحب‌قلم بودن و آشنایی با خیابانی بود. کسروی نیز با این نگارش قصد مورخانه نداشت و صرفاً برای پذیرش درخواست دوست فرهیخته‌اش بود. کسروی تحقیقات پراکنده‌ای درباره تاریخ انجام داده بود، اما هیچ منظومه فکری خاصی جز میهن‌دوستی در این دوره بر نوشته‌هایش حاکم نبود. البته چنین برداشتی نباید بر ارزش روایت تاریخی او از قیام خیابانی غبار بی‌اعتباری بیندازد. روایت کسروی کامل‌ترین و یکی از اصیل‌ترین روایات در این زمینه است.

نگارنده، زندگی علمی کسروی را به‌عنوان مورخ در مقاله‌ای دیگر^۲ به دو دوره مجزا تقسیم کرده است که نیازی به تکرار نیست. با دقت در تاریخ نگارش کتاب *تاریخ خوزستان* در سال

۱. برای اطلاعات بیشتر درباره قرائت‌های متعدد و متنوع از قیام خیابانی ر.ک: به اسماعیل حسن‌زاده و منیژه صدری (۱۳۹۴)، «چرخش گفتمانی و خوانش‌های قیام خیابانی»، دو فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دوره ۲۵، شماره ۱۶، شماره پیاپی ۱۰۱، پاییز و زمستان، صص ۵۵-۲۵.

۲. اسماعیل حسن‌زاده، «گفتمان هویت ملی در تاریخ‌نگاری کسروی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال چهارم، زمستان ۱۳۸۱، شماره ۱۴، صص ۹۷-۵۹. البته زندگی فکری و سیاسی او را می‌توان به بیش از این دو دوره تقسیم کرد. در مقاله اشاره‌شده فقط از منظر تاریخ‌نگاری توجه شده است.

۱۳۰۴ و صورت اولیه کتاب *آذری یا زبان باستان آذربایگان* در سال ۱۳۰۵ و انتشار آن در سال ۱۳۰۹ می‌توان دریافت کسروی در زمان نگارش روایت قیام خیابانی، هنوز تجربه چندانی در نگارش تاریخ به دست نیاورده بود.

کسروی در زمان نگارش روایت نخست قیام خیابانی حدود ۳۳ سال داشت و از ۲۷ سالگی عضو حزب دموکرات آذربایجان و هم‌مسلك خیابانی بود. حزب دموکرات در تحولات سیاسی پسامشروطه از نظر فکری و سیاسی، به دو جناح تجدیدیون یا قیامیون (طرفداران خیابانی) و تنقیدیون (طرفداران دکتر زین‌العابدین کاظم‌زاده تبریزی برادر کاظم‌زاده ایرانشهر) منشعب شد. کسروی در فعالیت سیاسی در جناح رقیب خیابانی و در کنار کاظم‌زاده قرار گرفت. هرچند روایتش از قیام خیابانی روایتی سیاسی و برای توجیه موضع‌گیری‌های سیاسی‌اش نبود، در هنگام نگارش در مقام توجیه عملکرد خود و همفکرانش برآمده است.

روایت دوم: با عنوان «خیزش خیابانی» در کتاب *تاریخ هجده ساله آذربایجان* (از گفتار پنجم تا دهم) که به تدریج بین سال‌های ۱۳۱۳ تا ۱۳۱۹ تدوین و در روزنامه‌های کسروی چاپ شد و بعد به صورت کتاب مستقل درآمد که یکی از شاهکارهای تاریخ‌نگاری مدرن پسامشروطه ایران است. کسروی در ابتدای این دوره، تقریباً حدود ۴۴ سال داشت. در این دوره، کسروی مورخی سرشناس بود. از این رو، می‌توان تغییرات روایی و متنی و گفتمانی را در این روایت در مقایسه با روایت نخست پیدا کرد. باید گفت با روی کار آمدن رضاشاه و گسترش گفتمان ملی‌گرایی پهلوی، کسروی در فضای این گفتمان قرار گرفته و رویکرد ملی‌گرایی تندروانه در آثارش نمود یافت. تأثیرپذیری فکری او از دیدگاه‌های ملی‌گرایی بسا به سال‌های پیشین نیز برمی‌گردد؛ اما نمود آن در نوشته‌های تاریخ‌نگارانه دوره دوم به تکامل رسید. به این دلیل، تفکر ملی‌گرایی کسروی را می‌توان بر اساس ماهیت و محتوای تفکر، به میهن‌دوستی، ملی‌گرایی معتدل و ملی‌گرایی تندروانه تعبیر کرد.

روایت سوم: در کتاب *زندگانی من* (کسروی، ۱۳۲۳: ۷۰-۸۷) آمده است که کسروی در زمان نگارش حدود ۵۴ سال داشت. این کتاب در دوره دوم تاریخ‌نگاری او تدوین شده، اما از نظر فکری دوره تکامل فکری‌اش بوده که رویکرد انتقادی تندی به مسائل و تحولات زمانش داشت. این روایت خاطره‌نگارانه با عنوان «آغاز رنجش من با خیابانی» شروع و بیشتر مناسبات خود با جنبش را بیان می‌کند. موقعیت و بستر تاریخی تحول فکری او، روایت سوم را نسبت به دو روایت پیشین متفاوت نشان می‌دهد. تفاوت روایت‌ها را می‌توان در مسائل زیر آشکارا دید: یکی، در مسئله دیدار با ادموندز میجر رئیس اداره سیاسی انگلیس در قزوین است که در هر دو روایت پیشین هم آمده، اما در روایت سوم نقش میانجی‌گری کربلایی حسین آقا فشنگچی

مدیر روزنامه تبریز و نماینده ویژه وثوق‌الدوله برجسته شده است. این دیدار با هماهنگی دولت مرکزی و انگلیسی‌ها صورت گرفته بود تا بتوانند نیروهای مخالف خیابانی را گرد رهبری واحد درآورند؛ درحالی‌که در روایت پیشین به نوعی بیان شده که انگار انگلیسی‌ها خود بر آن دیدگاه بودند؛ دیگر اینکه، کسروی در دو روایت پیشین فاصله خود را به‌طور مشخص با نیروی برانداز پیرامون حسین آقا فشنگچی و میرزا علی هئیت به وضوح روایت سوم نیاورده است؛ سه دیگر، در روایت سوم با وضوح بیشتر به نشست‌های آشتی‌جویانه مشترک برای رفع کدورت بین جناح‌های حزب دموکرات اشاره کرده است. مهم‌تر اینکه کسروی در روایت سوم به صراحت پذیرفته است که بخشی از تقصیر رنجش و بی‌نتیجه‌ماندن نشست‌های آشتی متوجه شخص خودش بوده و نوشته: «ولی جوانی و تندى سهش‌ها رشته را از دست من گرفت» (کسروی، ۱۳۲۳: ۸۰). این نقطه عطف بسیار مهم دگرگونی در روایت کسروی است که در دو روایت پیشین به این آشکاری از علت کافی رنجش‌ها صحبت نکرده است. روایت‌های پیشین نوعی قرائت شده که خودخواهی خیابانی به انشعاب انجامید، اما در روایت سوم، علت را متوجه دو طرف به‌ویژه خودش می‌کند. با عنایت به این سه روایت، مقاله دنبال‌شناسایی زاویه دید مورخ در روایت‌ها و تأثیرشان بر سبک و محتوای روایت است که در قالب روش تحلیل انتقادی روایت، بدون هرگونه نظریه‌آزمایی، تبیین خواهد شد.

تحلیل انتقادی روایت‌ها

این مقاله درصدد است با روش تحلیل انتقادی روایت، روایت‌های سه‌گانه کسروی را بر اساس چارچوب نظری مایکل تولان در کتاب روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی انتقادی^۱ در سه دوره متفاوت فکری او تبیین کند. باید گفت پژوهشگر در این مقاله قصد ندارد پژوهش خود را به سطح آزمون نظریه تقلیل دهد، بلکه برخی مؤلفه‌های نظری تولان را به تناسب و ضرورت پژوهشی استفاده خواهد کرد. نظریه روایت‌شناسانه تولان رویکرد زبان‌شناختی پررنگی دارد. مسئله دیگر اینکه، تولان نظریه خود را از داستان‌های کودکان و رمان‌ها استنباط و استخراج کرده که اجرای همه شاخصه‌های آن در بافتار و زمینه روایت‌های تاریخی دشوار است. بااین‌همه به نظر می‌رسد، شاخصه‌های پنجگانه آن تا حدودی با روایت‌های تاریخی همراهی دارد. بدیهی است انتقال یک نظریه از بستر داستانی و تخیلی به بستر تاریخی، متن را

۱. برای مطالعات بیشتر بنگرید: مایکل تولان (۱۳۸۶)، *روایت‌شناسی: درآمدی زبان‌شناختی انتقادی*، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت؛ همچنین برای آگاهی با نظریات متعدد روایت‌شناسی بنگرید: والاس مارتین (۱۳۸۹)، *نظریه‌های روایت*، ترجمه محمد شهبان، تهران: نشر هرمس.

با چالش‌هایی مواجه می‌کند. به این منظور، این مقاله، از چند شاخص بهره خواهد گرفت: الف) پیوستگی و انسجام متنی و روایی، ب) موقعیت‌مندی زمانی و مکانی، پ) کانون‌سازی، ت) شخصیت‌سازی، ث) برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی. از شاخص‌های پنجگانه موقعیت‌مندی زمانی، از نقد تاریخی و برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی، از تحلیل انتقادی گفتمان و سه بحث دیگر نیز از نظریه تولان اقتباس شده است. البته شاخص‌های متعدد دیگری نیز می‌توان به این مجموعه افزود که به اطلاق کلام می‌انجامد.

الف) پیوستگی و انسجام متنی: پیوستگی ناظر بر ساختار و انسجام معطوف به محتوای روایت است. منظور این است که آیا اجزای روایت به‌طور هدفمند و معنی‌دار در کنار هم قرار گرفته و شبکه ساختاری و منظومه معنایی مشخصی را ایجاد کرده است یا نه. روایت‌های سه‌گانه کسروی از نظر پیوستگی و انسجام تفاوت‌هایی با هم دارند. روایت نخست کسروی به دلیل جایگاه او به‌عنوان مورخ مبتدی، در پیرنگ و زاویه دید ضعف دارد، لذا پیوستگی و انسجام متنی و روایی مناسبی ندارد. البته این گفته به معنی انکار داده‌های ارزشمند ارائه‌شده در روایت نیست. بخش دوم و سوم روایت به نوعی بر پیوستگی متنی آسیب زده است. در این بخش‌ها که مباحث زمینه‌ای برای بیان روایت است، بیان رویدادهای حاشیه‌ای، بر متن غلبه کرده و نوعی ناهماهنگی ایجاد کرده است. البته کسروی این دسته‌بندی را بر اساس ترتب زمانی رویدادها در آذربایجان نوشته، اما فصل اول که رویکردی شخصیت‌محور دارد با دو فصل پسین ناهماهنگی ایجاد کرده است. حتی آذربایجان که بستر مکانی روایت را تشکیل داده، نتوانسته به اندازه روایت دوم به پیوستگی و انسجام روایت کمک کند. برای نمونه از ۲۸ بند چاپی بخش سوم، بند ۱ و ۳ و ۵ و ۸ درباره انقلاب روسیه و اهمیت آن برای آزادی‌خواهان جهان و ایران کلیاتی بیش نیست. در بند ۲ رفتار سیاسی و اجتماعی «مجتهدان و آخوندهای» تبریزی نقد شده و بند ۶ درباره امیدواری خیابانی برای بهره‌برداری از انقلاب روسیه برای رسیدن به آمال خود سخن می‌گوید که با حکایت «شتر گم‌شده اعرابی» آن را بیان می‌کند. بند ۷ شکست ترک‌ها و پیشروی انگلیسی‌ها را توضیح می‌دهد. این روند نشان می‌دهد که روایت اول نوعی ناپیوستگی و بی‌انسجامی دارد. روایت دوم بر اساس ترتب تاریخی تنظیم شده، اما زیر هر محور مثلاً گفتار ۵ با عنوان «بار دیگر جنبش دموکرات‌ها» پیوستگی و انسجام روایت بین بندها دیده می‌شود.

کسروی در روایت اول و دوم از شبکه‌های مفهومی بهره گرفته، اما بخشی را تعریف نکرده، آن را کنار گذاشته و نتوانسته در منظومه روایی منسجم، برای مثال «گروه خیابانی» و گروه «دموکرات‌های قانونی»، «تبدیل قیام به دیکتاتوری» و ده‌ها مفهوم دیگر در روایت اول با

روایت‌های مربوط به گروه «آدم‌کشان خیابانی» و «مجاهدان ستارخانی» و مفاهیم دیگر در روایت دوم ارتباط برقرار کند. در روایت اول را با قاطعیت کمیته ترور را به خیابانی و میرزا اسماعیل نوبری نسبت می‌دهد؛ اما در روایت دوم بحث جدی نمی‌کند، فقط از مفهوم کلی «آدم‌کشان خیابانی» بهره می‌برد. حتی در روایت اول نیز استدلال‌های سست برای انتساب کمیته ترور به این دو شخصیت ارائه می‌دهد که خواننده را اقناع نمی‌کند. در روایت سوم از ترورها سخن نمی‌گوید، بلکه از رنجش نوبری از خیابانی و مهاجرت وی به تهران و دیدارهای مشترک دوستانه خود با نوبری سخن می‌گوید (کسروی، ۱۳۲۳: ۸۷).

روایت دوم از نظر توالی زمانی بیان واقعه، نسبتاً منسجم‌تر از روایت اول و سوم است. گسست‌های زمانی و زمان‌پریشی موجود در روایت اول، در روایت دوم دیده نمی‌شود. در روایت اول، پرش‌های کلامی و گزاره‌ای بسیار بیشتر از روایت دوم و سوم است. گاهی این پرش‌های گزاره‌ای به جلو و گاهی به عقب است.

در سبک نگارش و بهره‌گیری از کلمات خاص نیز در دو روایت اول و دوم تفاوت‌هایی دیده می‌شود. برای نمونه عنوان انتخابی برای روایت اول مفهوم «قیام» و برای روایت دوم از مفهوم «خیزش» استفاده می‌کند. دلیل تفاوت در بهره‌گیری از این مفاهیم متفاوت نیز به گرایش فکری و ادبی ایشان در سره‌نویسی فارسی مربوط است که در دوره اول هنوز به این تفکر و سبک نرسیده بود؛ درحالی‌که در روایت دوم به سره‌نویسی فارسی اعتقاد پیدا کرده و جزئی از اجزای رویکرد ایدئولوژیک‌اش شده بود. به این دلیل واژه «قیام» عربی به «خیزش» فارسی تبدیل شده است. این روند در سراسر متن روایت دوم دیده می‌شود.

ب) موقعیت‌مندی زمانی و مکانی: این دو شاخص تأثیر زیادی در شکل‌گیری سبک و جهت‌گیری محتوایی روایت دارد. دوری و نزدیکی زمانی و مکانی از شاخص‌های مهم نقد روایت‌های تاریخی بوده و راوی را در یک فضای احساسی/عاطفی وارد می‌کند و زاویه دید خاصی در او پدید می‌آورد. می‌توان گزینه‌های متعددی از این موقعیت به دست داد، مثلاً دوری مکانی و نزدیکی زمانی زاویه دیدی در راوی و خواننده ایجاد می‌کند که گزینه دیگر یعنی نزدیکی مکانی و دوری زمانی، آن را تولید نمی‌کند. گزینه اخیر نیز زاویه دیدی جدید ایجاد می‌کند.

کسروی از روایانی است که از نظر زمانی و مکانی با واقعه ارتباط نزدیکی داشته و خود نیز یکی از بازیگران واقعه است. بازیگری که در قسمتی از واقعه از نظر مکانی از محل وقوع رویداد دور شده است. اطلاعات و داده‌های کسروی در روایت اول به‌ویژه در ماه‌های آغازین قیام، دیده‌ها و شنیده‌های نزدیک به واقعه است. درحالی‌که پس از خروج از آذربایجان تحت

فشار پیروان خیابانی بخشی از موقعیت مناسب مکانی را ازدست داده و داده‌هایش به‌ویژه از ماه‌های واپسین قیام برداشتی از شنیده‌ها است. به نظر نویسنده مقاله، برداشتی از شنیده‌ها با شنیده از نظر اعتبار باید متفاوت باشد که به‌صورت «تبریزیان می‌گویند»، «همه می‌گویند»، «همه می‌دانند» آمده است. کسروی در این قسمت کل شنیده‌ها را نیاورده بلکه به اختصار بسنده کرده است. برای نمونه تعداد یاران خیابانی را از زبان تبریزیان بسیار کم ارزیابی می‌کند (احمد کسروی، ۱۳۷۶: ۱۶۰؛ همو، ۱۳۵۷: ۸۸).

کسروی در روایت دوم و سوم، موقعیت پیشین خود را از دست داده و از نظر زمانی و مکانی از واقعه و تبریز دور شده است. بنابراین به این توضیح بسنده می‌شود که با دوری زمانی و مکانی، تا حدودی از شعاع احساسی/عاطفی واقعه نیز خارج شده به برخی از اخبار و داده‌هایی که در روایت اول به هردلیلی اشاره نکرده بود، در روایت دوم و سوم به تکمیل آن پرداخته است. برای نمونه در روایت اول که از دیدار و گفت‌وگوی خود با ادموندز نماینده سیاسی انگلیس صحبت می‌کند با عبارت مبهم «اندیشه او را فهمیدن نتوانستم» (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۵۶) روایت را ناقص گذاشته است؛ درحالی‌که در روایت دوم، به وضوح از پیشنهاد انگلیسی‌ها برای برانداختن خیابانی با کمک تنقیدیون صحبت می‌کند (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۴۲-۸۹۶). نمونه دیگر در روایت دوم از تلاش خود و یارانش برای جلب نظر برخی از مخالفان جهت برانداختن خیابانی سخن می‌گوید؛ درحالی‌که در روایت اول در این زمینه سکوت می‌کند. در روایت سوم آشکارا به دسته‌بندی ضد خیابانی و منشأ این دسته‌بندی‌ها اشاره دارد (کسروی، ۱۳۲۳: ۳۱-۸۱).

پ) کانون‌سازی در روایت: منظور از زاویه، دیدی است که وقایع از منظر آن دیده، احساس، فهمیده و ارزیابی می‌شود (تولان، ۱۳۸۶) کانون‌سازی در روایت علاوه‌بر موقعیت زمانی و مکانی، بیان‌کننده منظر شناختی، احساسی و ایدئولوژیک نیز هست. راوی برای فهم واقعه از زوایای مختلف بدان می‌نگرد و نوعی تقابل و تعارض پدید می‌آورد. گاهی این تقابل از منظر جغرافیایی و منطقه‌ای یا سیاست بین‌المللی، ایدئولوژی، سیاست داخلی و ساختاری و... است. گاهی راوی به تناسب غایت روایت در درون کانون‌ها به کانون‌سازی‌های محدود و خردتر نیز دست می‌زند تا بتواند مقصود خود را بهتر و رساتر بیان کند.

از نظر شناختی کسروی در روایت اول، تردید دارد آیا قیام خیابانی را ادامه قیام ستارخان بداند یا خیر. با توجه به وجود ادله فراوان از جمله حضور تعدادی از مشروطه‌چیان در این قیام نمی‌تواند تداوم مشروطه‌خواهی را نادیده بگیرد. برای رفع این تعارض کسروی قدرت‌طلبی شخصی و ریاست‌جویی خیابانی را محمل مناسبی برای تخطئه او می‌بیند. در

روایت دوم با علم بر تعارض زاویه دید، سعی دارد با کم‌کردن بار ریاست‌جویی و قدرت‌طلبی خیابانی، تداوم مشروطه را پررنگ کند، با بیان برخی مطالب که در روایت نخست آشکارا نگفته بود، مانند تلاش برای هم‌دستی با مخالفان خیابانی. کسروی از این طریق می‌کوشد به نوعی تداوم مشروطه را نشان دهد که با خودخواهی خیابانی دچار کندی شده بود.

کسروی در دو روایت اول و دوم می‌کوشد تقابل جغرافیایی و سیاست داخلی، بین آذربایجان و دولت مرکزی را ضعیف نشان دهد. منتهی این تلاش در دو روایت به یک میزان نیست. روایت نخست بین تقابل منطقه‌ای و دولت مرکزی در نوسان است. به‌خصوص گزینش نام «آزادستان» به جای آذربایجان هنوز به‌درستی توجیه نشده است. در روایت اول، کسروی گرایش به پذیرفتن نوعی خودمختاری منطقه‌ای زیر عنوان «آزادستان» دارد (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۵۴ و ۱۶۳). او روایت خود را به دلیل سیاست سیال و پیش‌بینی‌ناپذیری خیابانی در قبال بلشویک‌ها، انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها، عثمانی‌ها و حتی دولت مرکزی تثبیت نکرده است. کسروی نمی‌داند خیابانی با این سیاست سیال چه قصدی دارد. اما در روایت دوم تحت تأثیر زاویه دید گفت‌وگو مشروطه‌گرا و نگاه پسینی به رویداد، به این نتیجه رسیده است که قیام خیابانی قیامی برای هم‌دستی و هم‌پاری با هیچ‌کدام از دولت‌ها نبوده، حتی انگیزه‌های تجزیه‌طلبانه نیز در قیام او دیده نمی‌شود (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۷۳ - ۸۷۴). حتی در تفسیری تأییدآمیز انتخاب نام «آزادستان» را نوعی وطن‌دوستی خیابانی و یاران او می‌داند که برای دورکردن آذربایجان از توطئه روس‌ها و مساواتی‌های باکو بوده که از آن تمجید می‌کند. کسروی، این عنوان را به‌نوعی برای باج‌خواهی از روس‌ها یا «پرده برای خواسته‌های» خیابانی می‌داند (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۷۳) شاید بر این عقیده است که اتهام تجزیه‌طلبی به قیام، نوعی زمینه‌سازی و نقطه اتکایی برای دیگران در آینده می‌تواند باشد یا چنین اتهامی دامن خود و دوستان هم‌حزبی‌اش را نیز می‌گیرد یا اعتقاد علمی و تاریخی بر نبود چنین داعیه‌ای در خیابانی یا به هر دلیلی دیگر، موجب شد در روایت دوم، گفتاری مستقل (گفتار هشتم) با عنوان «آزادستان» اختصاص داده تا پاسخ منتقدان را بدهد (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۷۳-۸۸۱).

کسروی در روایت‌نگاری خود برای قیام خیابانی کانون‌های دیگری در قالب جناح‌بندی درون حزب دموکرات طراحی کرده است و معتقد بود خیابانی نوعی دوگانگی بین منافع خود و منافع حزب ایجاد و یکی بودن منافع فردی و حزبی پیشین را دگرگون کرده است. او در روایت خود نوعی خودی و دیگری حزبی را که خیابانی مطرح کرده بود، برجسته کرد. به نظر کسروی، هرگاه منافع خیابانی ایجاب کند معتقد می‌شود که باید از دستورات حزبی اطاعت کرد (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۲۴). هر جا اقتضا کند منافع خود را به نام حزب بر اعضا تحمیل

می‌کند. به نظر می‌رسد کسروی در کانون‌سازی حزبی بیش از حد، دچار کوبیدن «دیگری» حزبی شده است. با توجه به فعالگری‌اش در عرصه سیاست، این دوگانه‌انگاری منشأ دوگانه خیابانی کسروی پیدا کرده است. به عبارت دیگر، کسروی سعی دارد در روایت دوم، قیام خیابانی را از «دیگری» تجزیه‌طلبانه به «دیگری» حزبی تغییر دهد. مسئله دیگر اینکه در روایت اول دچار نوعی تعدد کانون است و شاید دلیل عمده‌اش نبود طرح گفتمانی ملی‌گرایانه استوار در خود کسروی و پراکندگی کانون‌های تصمیم‌ساز و تصمیم‌گیر در آذربایجان و بی‌ثباتی دولت‌ها در مرکز باشد. اما در روایت دوم نوعی تک‌کانونی بر روایت سایه می‌اندازد. بدین معنی که تعدد مراکز قدرت در آذربایجان به تک قدرتی حکومت مرکزی بدل شده و نفوذ قدرت‌های خارجی در ظاهر از بین رفته و مهمتر از همه، اینکه او اندیشه خود را به ایدئولوژی ملی‌گرایی مجهز کرده است و سعی دارد تنها از زاویه ملی‌گرایی بدان بنگرد. او حتی قیام جنگل و پسیان را نیز با این زاویه از اتهام تجزیه‌طلبی مبرا شناخته و ماهیت مشروطه‌طلبی بر آنها قائل است؛ اما نقد می‌کند که «راهی برای خود نمی‌داشتند و این بود که کارشان به سامان در نمی‌آمد» (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۱۲-۸۷۸). از این زاویه دید، هیچ ایرانی حاضر نیست به دلیل مشکلات زودگذر داخلی ننگ تجزیه‌طلبی را بر پیشانی کشورش بزند. باید گفت کسروی در روایت اول گرفتار شعاع احساسی «خود و دیگری حزبی» است؛ اما در روایت دوم تاحدی ذهن خود را از این گرفتاری می‌رهاند و به دامن کانون‌سازی مبتنی بر ایدئولوژی ملی‌گرایی تندرو پناه می‌برد.

ت) برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی: شعاع احساسی موجود در واقعه به‌سان کانون‌سازی ایدئولوژیکی، کسروی را گرفتار برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی‌های متعدد در روایت‌نگاری کرده است. او از ابزارهای مختلف برای برجسته‌سازی بهره می‌برد؛ از جمله تکرار و بسامد امر، اختصاص سطور بسیاری به بیان رویداد، ارائه گفت‌وگوهای مستقیم و محکوم‌کردن طرف مقابل با استدلال‌های قوی، ارائه شواهد از دیگران با عبارت‌های کلی مانند «همه می‌دانند» و «دیگران هم می‌دانند» «حقیقت مسئله چنانچه که نگارنده و به سبب دیگران می‌دانیم جز این نبود» (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۰۴) گذر از تاریخ‌نویسی به خاطره‌نویسی و... را نیز در برجسته‌سازی و حاشیه‌رانی می‌توان نام برد. در حاشیه‌رانی نیز با به‌کاربردن جملاتی با افعال مجهول، ناقص گذاشتن بحث، کم‌گویی و کم‌نویسی، تحقیر و اتهام، انتساب صفات ناپسند، کم‌انگاری آمار نیروهای طرفدار خیابانی و اغراق در تعداد طرفداران خود و... بهره برده است.

چند نمونه از مطالبی که کسروی با برجسته‌سازی روایت سعی دارد خواننده را به پذیرفتن آن وادارد به قرار زیر است: برقراری ارتباط خیابانی با انگلیسی‌ها از طریق دوست ارمنی، پروبال‌دادن به بحث کمیته ترور و انتساب آن به خیابانی و نوبری از طریق نقل‌قول‌های ابهام‌آمیز

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۹۸ / ۱۰۷

از یاران خیابانی، حاشیه‌رانی شخصیت خیابانی از طریق کم سواد دانستن او (کسروی، ۱۳۷۶: ۹۱) ناتوانی در رهبری و فرماندهی او پس از اخراج مخبرالسلطنه «وی چهارساعت از شب گذشته از عالی‌قاپو به خانه خود رفته و با یک جهان آسودگی در توی رختخواب خوابید. آری وی خوابید؛ ولی فراقخانه بیدار بود» (کسروی، ۱۳۷۶: ۹۳) کسروی با تکرار «خواب» و «رختخواب» سعی دارد ناتوانی مدیریتی او را برجسته کند.

کسروی در روایت اول بیش از روایت دوم درصدد برجسته‌سازی دیدگاه‌های جناح خود و یارانش در برابر استدلال‌های خیابانی برآمده است، حتی در روایت دوم مطالبی از قبیل دیدار با نماینده سیاسی انگلیس و پیشنهاد او برای برانداختن خیابانی را به تفصیل بیان می‌کند؛ درحالی‌که در روایت اول با عبارتی کلی مطلب را ناگفته گذاشته است. در روایت سوم با برجسته‌کردن دیدار با نماینده انگلیس و پاسخ مثبت ندادن خود به‌طور ضمنی نوعی شرافت سیاسی برای خود ایجاد کرده است (کسروی، ۱۳۲۳: ۷۰-۸۷).

همچنین در روایت دوم بحث ترور و گروه آدم‌کشان خیابانی را به اختصار و گاه با تردید بیان کرده و در روایت سوم نادیده گرفته است؛ اما در روایت اول با تکرار آن در چند قسمت روایت و برشمردن مطالبی از ترورشدگان و اظهار نظر درباره چرایی و چگونگی این ترورها سعی دارد خیابانی را محکوم کند (همان: ۱۱۲) همچنان‌که از ظاهر روایت بر می‌آید کسروی شنیده‌های شایعه‌محور پیشین و همزمانی ترورها و ورود نوبری به تبریز را پایه‌رأستی ترورها و انتساب آن به خیابانی می‌داند. در روایت دوم قضیه ترور را با چند جمله (۷سطر) تمام می‌کند. در مقابل این بحث را که از نظر زمانی پیش‌تر از قیام بوده به گفتار سیزدهم منتقل کرده است و با جمله مجهول «در این میان در شهر آدم‌کشی‌هایی روی داد... کمیته دیموکرات نوشته‌ای در روزنامه تجدد پراکنده کرده و از این کشش‌ها بیزار می‌نمود و آن را نکوهش کرد، ولی هرکس دانست جز دستور آن نبوده و این کار را جز رویه کاری نشمرد» (کسروی، ۱۳۵۷: ۶۹۰-۶۹۲) در این قسمت با عبارت اشاره «آن» نام خیابانی را به حاشیه رانده و مشارکت و دست‌داشتن او را برجسته نکرده است. کسروی در جای دیگر، حتی سعی دارد بیان کند چگونه خیابانی با حمایت نکردن نوبری در برابر تعقیب‌های والی آذربایجان (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۴۲) نوعی حاشیه‌رانی مشارکت خیابانی در ترورها و نوعی هوشیاری او برای رفع این اتهامات از دامن خود می‌داند. نکته دیگر اینکه در روایت اول کربلایی علی حریری را یکی از اعضای کمیته ترور و همراهان خیابانی معرفی می‌کند (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۱۴)؛ درحالی‌که در روایت دوم میرزا علی‌اکبر حریری را از دوستان و هم‌جناحی‌های خود می‌داند که خیابانی او را دستگیر کرد (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۹۷). این روایت نشان می‌دهد که حزب دموکرات در این

ترورها نقش داشته و هنوز خیابانی قیام خود را آغاز نکرده بود. متوجه کردن این ترورها به خیابانی و یارانش و میرادانستن جناح دیگر، نوعی پرده‌پوشی نقش حزب خود کسروی در این ترورهاست.

ث) شخصیت‌سازی: یکی از شاخصه‌های مهم در نقد تاریخی توجه به شخصیت راوی و اشخاص و شخصیت‌های موجود در روایت است. روایت‌های تاریخی با روایت غیر تاریخی در این دو موضوع تفاوت دارند. در روایت داستانی و رمان‌ها، شخص در عرصه واقعی وجود ندارد. فقط امر تخیلی، ساختگی و ذهنی است؛ درحالی‌که در روایت‌های تاریخی شخص در عرصه واقعی وجود دارد. راوی صفاتی و ویژگی‌هایی (شخصیت) بر او بار می‌کند. تحلیل اشخاص و شخصیت‌ها باید بر اساس ویژگی‌ها و صفاتی انجام گیرد که در روایت بدان معروف و موسوم می‌شود. این ویژگی‌ها در سطحی کلان شبکه‌ای از صفات را پدید می‌آورد که منظومه معنایی خاص ایجاد می‌کند که منتقد می‌تواند از آن رویکرد و زاویه دید راوی را نسبت به شخصیت‌های روایت دریابد. موقعیت راوی را به روایت می‌توان دو سطح درون‌واقعه (بازیگر) و بیرون‌واقعه (ناظر) تقسیم کرد. موقعیت بازیگر نیز به رویداد به ابعاد متعددی مانند موضع فعالگری و غیر فعالگری تجزیه می‌شود (چلبی، ۱۳۸۱: ۸۶-۹۷) جایگاه راوی در نامگذاری، توصیف بیرونی، اعمال و ویژگی‌های اخلاقی، استعدادهای فردی و... معیارهایی برای نقد شخصیت است. بدیهی است موقعیت راوی به واقعه و اشخاص راوی را در یک شعاع احساسی/عاطفی و گفتمان ایدئولوژیکی فرومی‌برد که نگرستن به اشخاص از این زاویه امکان‌پذیر است. به سخن دیگر، نقص احساسی و ایدئولوژیکی نیز راوی را به ارائه زاویه دید خاص و تفسیر منحصر به فرد و توصیف معنایی خاصی وامی‌دارد (تولان، ۱۳۸۶: ۱۵۸)

کسروی راوی بازیگر است؛ بنابراین به اشخاص موضع احساسی و ایدئولوژیکی داشت. این موضع او را واداشته تا به اشخاص صفات و ویژگی‌هایی نسبت بدهد که نگارنده از این امر به عنوان شخصیت‌سازی در روایت کسروی یاد می‌کند. اشخاص موجود در روایت را می‌توان به چند دسته دولتیان، مشروطه‌خواهان، پیرامونی غیر دخیل، خارجیان تقسیم کرد که از این میان فقط به برخی از آنها اشاره می‌شود.

دولتیان: کسروی تعداد زیادی از اشخاص دولتی را در روایت دوگانه خود نام می‌برد. در روایت نخست، شخصیت‌ها تاحدودی در مقایسه با روایت دوم با صفاتی چون بی‌مبالاتی، تبلی، بی‌عرضگی، مال‌خوری، بی‌ارادگی اداری، سیاسی و اخلاقی توصیف می‌شوند؛ بیشتر شخصیت‌های روایت اول دارای این صفات منفی هستند. محدودی از شخصیت‌ها نیز بین

شخصیت مثبت و منفی در نوسان‌اند. مثلاً شخصیت مخبرالسلطنه در روایت اول نسبتاً مثبت، در روایت دوم به‌سوی نسبتاً منفی ترسیم شده است. این نوسان در تصویرسازی از شخصیت‌ها، تحت تأثیر گفتمان حاکم و موقعیت سیاسی و اجتماعی بازیگر روایت بوده است. کسروی از مخبرالسلطنه ۱۵ بار، بدون احتساب ضماین، با عناوین حاجی میرزامهدی قلی‌خان مخبرالسلطنه (۱ بار)، حاجی مخبرالسلطنه (۱۰ بار)، مخبرالسلطنه (۴ بار) یاد کرده است. از این تعداد تنها ۴ بار مخبرالسلطنه در مقام والی آذربایجان فعال نشان می‌دهد که درصدد رتق وفتق امور و نقشه‌کشیدن برای برانداختن قیام است؛ درحالی‌که مأموریت اصلی او را سرکوب قیام می‌داند. هماهنگی او با تمام اجزای دولتی با اراده‌ی او انجام می‌شد. کسروی در بقیه‌ی موارد از مخبرالسلطنه شخصیتی غیرفعال به نمایش گذاشته است.

وثوق‌الدوله شخصی دولتی و رئیس ورزا و عاقد قرارداد معروف ۱۹۱۹ است که گفته می‌شود خیابانی در تقابل با این قرارداد مخالفت را شروع و پس از سقوط دولت او همچنان به مخالفت خود ادامه داده است، ۱۴ بار در روایت اول آمده است که تنها ۳ بار وثوق‌الدوله را فعال نشان می‌دهد و تنها یک بار ویژگی‌های مثبتی به او نسبت می‌دهد و از او چهره‌ی مقبولی ارائه می‌دهد، در بقیه‌ی معرفی‌ها از او چهره‌ای منفی ارائه شده است.

عین‌الدوله شخصیت سومی است که با ۹ بار تکرار، فعال‌گری منفی نشان داده شده است. برای نمونه در روایت نخست: «پیرمرد کهنه‌ی هشتادساله که فراوانی سال و گذشت روزگار همه‌چیز را جز آز و آرزو از دست وی ربوده بود. کالبدی پلاسیده بیش نبود در آن هنگام آشوب آذربایجان به والیگری و سرپرستی می‌شتافت خود تماشایی داشت و خنده‌آور بود.» (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۴۷) تصویر شخصیت منفی و مضحک از عین‌الدوله بیش از اینکه ناشی از والیگری او در سن بالا باشد، برآمده از نگاه مشروطه‌خواهی و ایدئولوژیکی کسروی است. عین‌الدوله دشمن قسم‌خورده‌ی مشروطه و مردم آذربایجان بود. او تحت تأثیر احساسات انقلابی‌گری به ارائه‌ی چنین تصویری پرداخته است. در کل روایت‌های دوگانه‌ی او هیچ‌کس به اندازه‌ی عین‌الدوله با توصیف ویژگی‌های ظاهری چنین مضحک تصویر نشده است.

چهارمین شخصیت دولتی، رئیس قشون، سردار انتصار (مظفراعلم) با ۹ بار فراوانی از شخصیت‌های فعال‌گر است که در تصویرسازی کسروی شخصیت او بین وجه مثبت و منفی دچار نوسان و پاندول‌وار است. از یک‌سو، به شدت از او تمجید می‌کند و می‌نویسد: «نگارنده کمتر کسی را به چابکی و پشتکاری او دیده‌ام.» (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۳۵) اما در ادامه‌ی روایت او درگیر جنگ قدرت با فرستاده‌ی جدید مرکز شده و به خیابانی متمایل می‌شود و در پیشبرد قیام خیابانی نقش مهمی ایفا می‌کند و درنهایت از خیابانی بریده و احساس فریب‌خوردگی می‌کند

(همان: ۱۵۰).

در روایت دوم، سه کنشگر بالا تا حدودی دچار دگرگونی شخصیت‌سازی شده‌اند و دو شخصیت عین‌الدوله و سردار انتصار تا حدودی به طرف مثبت‌شدن حرکت کرده، به‌ویژه از تصویر مضحک عین‌الدوله به‌طور قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است. در روایت دوم می‌نویسد: «این زمان می‌خواست با کارهایی آن بدنامی را از خود برگرداند و پرهیز داشت از آنکه بار دیگر آزادی‌خواهان دشمنی نمایند و یا به کوشش پردازند.» (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۷۲). چهره سردار انتصار با بسامد کمتر، کاملاً مثبت و فعال نشان داده شده است و در چندین جا با صفت «چابک» معرفی شده است. نیرنگ مطرح‌شده در روایت اول در این مطلب دیده نمی‌شود. تصویر مخبرالسلطنه دچار نوعی عقب‌گرد شده و در مقایسه با روایت اول رنگ منفی بیشتری یافته است. این تغییر را می‌توان ناشی از دگرگونی زاویه دید کسروی به قیام خیابانی و عملکرد بعدی مخبرالسلطنه در جریان‌های سیاسی دانست. چون کسروی در روایت دوم تحت تأثیر اندیشه ملی‌گرایی، قیام خیابانی را بازخوانی و بازروایت کرده است. در این دگرگونی، شخصیت مخبرالسلطنه هم به تبع آن دچار تغییر شده است. در روایت دوم مخبرالسلطنه مشروطه‌خواه سرشناس معرفی نشده، بلکه والی معرفی شده: «سال‌ها در آذربایجان والیگری کرده و به هوش و کاردانی خود دلگرم می‌بود.» (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۹۱)

مشروطه‌خواهان: در روایت کسروی شخصیت مشروطه‌خواه تابعی از همراهی و همکاری با دموکرات‌ها و غیر دموکرات‌ها تصور شده است. دموکرات‌ها به دو دسته تجدیدپون(قیامیان) و تنقیدیون و غیردموکرات‌ها هم به مجاهدان ستارخانی و مجاهدان بریده از انقلابی‌گری تقسیم شده است. شخصیت هریک از این دسته‌ها به تبع نزدیکی و دوری به منظومه سیاسی و ایدئولوژیکی راوی در نوسان است. او از دسته مجاهدان ستارخانی به نیکی یاد می‌کند، اما با نام‌نبردن از آنها به نوعی آنها را در قیام خیابانی نیمه‌فعال معرفی می‌کند. مجاهدان بریده را نیز کاملاً در حاشیه برده و کسی را معرفی نمی‌کند. روایت کسروی بیشترین کانون‌سازی را پیرامون دو دسته حزب دموکرات، یعنی تجدیدپون(قیامیان) و تنقیدیون که رقابت سیاسی و فکری دارند برجسته کرده و قیامیان را فعالگری تندروی منفی و تنقیدیون را فعالگری معتدل مثبت تصویر می‌کند. در روایت سوم همگرایی بیشتری بین شخصیت‌های فعال دیده می‌شود و از میزان کدورت‌های سیاسی و شخصی تا حد زیادی کاسته شده است؛ هم راوی و هم شخصیت‌های فعال از شعاع احساسی واقعه خارج شده‌اند. این امر درباره شخصیت کسروی و خیابانی نیز صدق می‌کند.

روایت‌های کسروی شخصیت‌بنیاد بوده و خیابانی شخصیت کانونی روایت اوست.

با این همه شخصیت خیابانی بین فعالگری مثبت و منفی در نوسان است. در روایت نخست، منفی‌نگری بیشتر از روایت دوم است. در روایت دوم شخصیت خیابانی به‌سان مثبت‌سازی بسیاری از شخصیت‌ها، مشمول این دگرگونی دیدگاه شده است. در روایت نخست خیابانی در اوان جوانی فردی «با رخساره سفید و روشن و نگاه‌های تند»، ملایبی کم‌سواد، اما پرمدعا که رساله عملی آقای سیدکاظم یزدی را به بغل زده به مسجد می‌رود، مدرسی با «فکرهای قدیم»، در جوانی دور از اندیشه مشروطه‌خواهی و اصلاح مملکت (کسروی، ۱۳۷۶: ۹۱-۹۵)، معرفی شده است. در دوران میان‌سالی و فعالگری، فردی قدرت‌طلب، انقلابی خودخوانده که دیرتر به صف انقلابیون پیوسته و می‌خواهد زود پله‌های ترقی را بپیماید، سیاس، فرصت‌طلب و موقعیت‌شناس معرفی شده است. برای نمونه با عبارت زیر سابقه انقلابی‌گری خیابانی را زیر سؤال می‌برد (همان: ۱۹۴-۱۰۳). در حالی که در روایت سوم، بیشتر پیرامون شخصیت سیاسی خیابانی صحبت شده و از شخصیت اخلاقی او کمتر انتقاد شده است (کسروی، ۱۳۲۳: ۷۰-۸۷) کسروی تنها خیابانی را متهم به قدرت‌طلبی نکرده، بلکه در شخصیت‌های ترسیمی برای یاران خیابانی نیز، تند و بی‌پرده رفتار کرده است. افرادی که از موقعیت سیاسی و حزبی کسروی مطلع نباشند، شیفته رک‌گویی مورخانه او می‌شوند، در حالی که باید توجه داشت کسروی با افرادی که برای آنها شخصیت‌سازی کرده، رقیب سیاسی بوده و چه بسا علت ناکامی سیاسی و حزبی خود را نیز در رفتار قیامیان می‌داند. برای نمونه شخصیت میرزا تقی‌خان رفعت نویسنده نشریه «تجدد» را آمیخته با اخلاق فردی به شرح زیر ارائه کرده است: «میرزا تقی‌خان بس خودبین و پرفیس بود و خود را یگانه خردمند و دانشمند می‌پنداشت.» (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۲۲) در ادامه او را شخصیتی بی‌ثبات، ناپایدار، فرصت‌طلب، «بوقلمون ساری» (۲ بار) و خائن معرفی می‌کند (همان: ۱۲۲-۱۲۵) بخشی از شخصیت‌سازی بسیار منفی رفعت به گرایش‌های ترک‌گرایی او مربوط است که از منظر سیاسی در مقابل کسروی قرار داشت که ایران‌گرا بود.

میرزا اسماعیل‌خان نوبری از یاران دیگر خیابانی است که در روایت کسروی، شخصیتی دوگانه یافته است. از یک‌سو، او را در فقه و اصول برتر از خیابانی، در آزادی‌خواهی پیشقدم‌تر و با خاستگاه اجتماعی شناخته شده‌تر و در میان مجاهدان به نام‌تر معرفی می‌کند (همان: ۱۰۷) از سوی دیگر، او را عضو فعال کمیته ترور و فردی بی‌رحم و آدم‌کش می‌شناساند. هرچند ممکن است این نقش متعارض و شخصیت متلون و متکثر از او را به ضرورت‌های زمانی و مکانی و سیاسی نسبت دهیم یا دلالتی بر راست‌گویی کسروی منتسب کنیم؛ اما نباید فراموش کرد که کسروی خود را در سطح خیابانی نمی‌دانست اما مقام علمی و سیاسی خود را هم سطح یا بالاتر

از شخصیت‌های درجه دوم اصلاح‌طلبان تلقی می‌کرد. برتردانستن برخی از ویژگی‌های نوبری در روایت برای کوچک‌کردن و تحقیر خیابانی است؛ یعنی در ادامه رویکرد تشکیک درباره رهبری اوست. از این رو، بعید نیست با تخریب دیگران سعی دارد مقام و موقعیت خود را تثبیت کند. از سوی دیگر، با پررنگ کردن نقش نوبری در ترورها، رهبری او را نیز زیر سؤال برده است. در روایت سوم، کسروی دیدارهای متعدد خود با نوبری را بیان و موضع خود را در قبال قیام با موضع نوبری یکسان معرفی می‌کند (کسروی، ۱۳۲۳: ۸۷-۷۰). دیدگاه کسروی درباره نوبری هم به سان خیابانی، بیش از دیگران در سه روایت تغییر یافته و به سوی مثبت شدن پیش رفته است.

کسروی در روایت نخست خود، موضع فعالگر منفی برای قیامیون در نظر گرفته است. اما تنقیدیون را افراد آرام، پایدار و میهن‌پرست، مردم‌دار و مصلح معرفی می‌کند که از میان شخصیت‌های برجسته همانند زین‌العابدین کاظم‌زاده که اغلب او را با عنوان «دکتر» خطاب می‌کند. شخصیت کاظم‌زاده را علی‌رغم بیان احترام‌آمیز، در حاشیه نگه داشته است و به گونه‌ای می‌نمایاند که انگار کسروی زبان گویای اوست و سعی دارد تأیید مواضع خود را از زبان دکتر زین‌العابدین بشنود. فعالگری زین‌العابدین در روایت تحت تأثیر فعالگری کسروی قرار گرفته است. کسروی روایت را گونه‌ای نقل می‌کند انگار از نظر رتبه حزبی با ایشان برابر است. شاید این نگاه احترام‌آمیز علاوه بر هم‌مسلكی و هم‌رأیی، به این دلیل باشد که روایت را بنابه درخواست برادر زین‌العابدین تدوین می‌کند. جهت‌دهی روایت به این صورت می‌تواند حس مقبولیت را در کاظم‌زاده ایرانشهر برانگیزد و او را با زاویه دید کسروی همراه کند. در روایت دوم و سوم جایگاه زین‌العابدین اندکی کاهش یافته و کاملاً در سایه قرار گرفته است. همچنان‌که پیشتر نیز گفته شد، کسروی در روایت دوم و سوم دچار دگرگونی فکری و زاویه دید شده است. این دگرگونی در قضاوت و شخصیت‌سازی تمام شخصیت‌ها تأثیر گذاشته است. روند کلی تغییر تمایل به نگاه اعتدالی و کاستن از تندی و قضاوت‌های صریح و بی‌پرده احساسی دوره قیام است. شخصیت ترسیمی از خیابانی نسبت به سایر شخصیت‌ها تغییر زیادی دارد. در روایت دوم، کسروی در بخش اول روایت نخست در زیست‌نامه خیابانی انتقادات تندی به شخصیت و ویژگی‌های اخلاقی و علمی او داشته است که پیشتر به برخی اشاره شد، اما در روایت دوم بخش عمده‌ای از تصویری‌سازی منفی را کاهش داده یا حذف کرده است. در مقابل گفتار هفتم را با عنوان «خیزش خیابانی» به شرح زیر آورده است: «آنچه ما می‌توانیم گفت این است که خیابانی همچون بسیار دیگران آرزومند نیکی ایران می‌بود و یگانه راه آن را به دست آوردن سر رشته‌داری (حکومت) می‌شناخت که ادارات را به هم زند و از نو

تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، سال ۲۹، شماره ۲۳، بهار و تابستان ۹۸ / ۱۱۳

سازد و قانون‌ها را دیگر گردانند... از آن‌سوی خیابانی این کار را تنها با دست خود می‌خواست و کسی را با خود همبازی نمی‌پذیرفت» (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۶۵). اگر این روایت را در کنار روایت اول قرار دهیم تفاوت آشکار خواهد شد: «می‌کوشید که به نام کمیته زمام آزادی‌خواهان را به دست گرفته و نیرو و زوری به هم رساند. زیرا خیابانی چنانچه پس از این خواهیم شناخت بزرگترین آرزوی این بود که روزگاری بیاید و وی زمام اختیار آذربایجان را در دست داشته باشد.» (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۰۴)

میرزاتقی‌خان رفعت که در روایت اول آماج حملات تند و بی‌رحمانه کسروی قرار داشت، در روایت دوم تا حدودی به حاشیه رانده شده و شدت و تندی انتقاداتش را گرفته و در یک‌جا خیابانی را متهم می‌کند که «کسان نادرست و بدنامی را پیش کشیده و آنان را به کارهایی برمی‌گماشت و چون ایراد می‌گرفتند پاسخ می‌داد: «من آنها را دوست دارم.» (کسروی، ۱۳۵۷: ۸۴۴). در روایت اول بدگویی از میرزاتقی‌خان رفعت عبارت بدین‌گونه آمده است: «من میرزا تقی‌خان را بسیار دوست می‌دارم.» (کسروی، ۱۳۷۶: ۱۲۲-۱۲۵). حذف نام رفعت از روایت دوم و به کارگیری فاعل جمع، به نوعی عدول از روایت اول و کاستن از تندی و انتقادات صریح آن درباره رفعت است. درباره اسماعیل نوبری نیز به همان‌سان عمل کرده است. هرچند او را متهم به آدم‌کشی می‌کند، برخلاف روایت اول که او را عامل مهم ترورها می‌داند، در روایت دوم کمتر بدان پرداخته است. در روایت سوم روابط دوستی خود را با نوبری و نزدیکی دیدگاهشان به هم در قبال قیام را بیان می‌کند (کسروی، ۱۳۲۳: ۷۰-۸۷).

در روایت‌های کسروی از شخصیت‌های تنقیدیون بیشتر از همه، دو نفر یکی دکتر زین‌العابدین‌خان و دومی خود کسروی (راوی) مطرح شده و در روایت دوم نیز همچون روایت اول حضور کسروی پررنگ‌تر از زین‌العابدین‌خان است. کسروی برتری خود را در تحولات، با در سایه قراردادن محترمانه زین‌العابدین‌خان، پیش برده و در ادامه روایت به مرکزی‌بودن نقش‌اش در واقعه قیام و انتقاد از خیابانی ادامه می‌دهد. اما در روایت سوم به موضع‌گیری خام و از سر جوانی‌اش اشاره کرده است و عدول خود از قضاوت‌ها و روایت‌های پیشین را مطرح کرده است.

نتیجه

مقاله حاضر به دنبال تحلیل انتقادی روایت‌های کسروی از این واقعه است. روایت‌های سه‌گانه کسروی از یک واقعه با فاصله زمانی تقریباً ۲۰ سال و دو موقعیت مکانی تبریز و تهران نشان می‌دهد که تغییر در زاویه دید زمانی و مکانی تأثیر غیر قابل انکاری در قضاوت و روایت دارد.

در روایت اول کسروی در قامت یک مورخ مبتدی حضور دارد که بخشی از تجربه عینی خود را بیان می‌کند. قدر مسلم اینکه او با دورشدن از رویداد، شعاع احساسی/ارزشی روایت را دورتر برده پیشینه و موقعیت جدیدی برای خودش تدارک دیده است. کسروی در روایت دوم با غلبه بر تردیدهای ناشی از شعاع احساسی رقیبانه، قیام خیابانی را ادامه قیام مشروطه‌خواهی می‌داند. در روایت سوم کسروی با ایجاد دگرگونی در تفکر سیاسی خود، به رقابت‌های حزبی و مسائل جزئی نگاه مثبتی ندارد. از این‌رو، از قیام خیابانی روایتی پاکیزه و منصفانه ارائه داده است و کوتاهی‌های خود را نیز دیده است. از مقایسه انتقادی این سه روایت از یک راوی با سه زاویه دید مکانی، زمانی و موقعیتی، این نتیجه به دست می‌آید که روایت از یک واقعه یا فرد بدون دخالت پیشینه ساخت‌های ذهنی و زمینه‌ای امکان‌پذیر نیست. حال پرسش این است که آیا می‌توان روایت چهارمی را برای کسروی به شرط افزایش عمر و بازخوانی مجدد متصور شد؟ می‌توان به این پرسش جواب مثبت داد. کدام روایت کسروی به واقعه نزدیک است؟ این مقاله به دنبال آن بود که نشان دهد روایت‌ها برداشتی از واقعه است، بیش از آنکه با واقعیت قرابت پیدا کند و مطابقت حداکثری با رویداد واقعی بیرون از ذهن راوی/مورخ داشته باشد، با ساخت‌های ذهنی راوی در زمینه و بافتار جامعه همراهی و همگونی دارد. خیابانی واقعی هیچکدام از این سه تصویر ارائه‌شده از کسروی نیست، درعین‌حال خیابانی هر سه تصویر نیز هست. در روایت‌ها این خیابانی واقعی نیست، دچار دگرگونی شده و نوع نگرش و زاویه دید کسروی درباره خیابانی دچار تغییر شده است. قیام خیابانی به‌عنوان یک واقعه بیرون از ذهن مورخ و راوی ثابت بوده و راوی را دست‌برد در آن امکانی نیست، اما اگر از زاویه دید سیال و در تغییر مستمر روایت‌ها بدان بنگریم، با ساخت‌های ذهنی خود با یکی از این سه روایت هماوایی، همراهی و همراهی می‌کنیم (به قول مولانا هرکس از ظن خود شد یار من) چه ممکن است روایت چهارمی را منتقدانه بنگریم. با این نگاه اگر کسروی عمری طولانی پیدا می‌کرد و در گفتمان متفاوت به واقعه قیام خیابانی می‌نگریست، محتمل بود که روایت چهارمی را تولید می‌کرد. مقایسه این سه روایت نشان داد که چگونه روایت‌پردازی و به تبع آن شخصیت‌سازی از اشخاص و نهادها و رویدادها تابعی از ساخت‌های ذهنی، بافتار، زمینه و زمان است.

کتاب‌شناخت

- آذری، علی (۱۳۲۹) قیام شیخ محمد خیابانی، تهران: بنگاه مطبوعاتی صفی علیشاه.
- تولان، مایکل (۱۳۸۶) روایت شناسی: درآمدی زبان‌شناختی/انتقادی، ترجمه سیده فاطمه علوی و فاطمه نعمتی، تهران: سمت.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۱) بررسی تجربی نظام شخصیت در ایران، تهران: مؤسسه پژوهشی فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۸۱) «گفتمان هویت ملی در تاریخ‌نگاری کسروی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال ۴، شماره ۱۴.
- _____ (۱۳۹۱) «تحلیل انتقادی روایت‌های واقعه یورش غز به خراسان (۵۴۸)»، فصلنامه علمی و پژوهشی مطالعات تاریخ فرهنگی، سال ۳، شماره ۱۲.
- حسن‌زاده، اسماعیل (۱۳۹۴) «چرخش گفتمانی و خوانش‌های قیام خیابانی»، دو فصلنامه تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری، دوره ۲۵، شماره ۱۶، شماره پیاپی ۱۰۱.
- خسروشاهی، سیدهادی (۱۳۹۰) نهضت آزادستان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کاظم‌زاده، حسین (۱۳۰۴) شرح حال و خدمات و اقدامات شیخ محمد خیابانی به قلم چند نفر از دوستان و آشنایان او، به اهتمام، ایرانشهر، برلین: چاپخانه ایرانشهر.
- کسروی، احمد (۱۳۲۳) زندگانی من (دوره نخست از کودکی تا سی سالگی)
- _____ (۱۳۵۷) تاریخ هجده ساله آذربایجان، جلد ۲، تهران: امیرکبیر.
- _____ (۱۳۷۶) قیام شیخ محمد خیابانی، ویرایش و مقدمه، محمدعلی همایون کاتوزیان، تهران: نشرمرکز.
- مارتین، والاس (۱۳۸۹) نظریه‌های روایت، ترجمه محمد شهبان، تهران: نشر هرمس.
- مستوفی، عبدالله (۱۳۷۷) شرح زندگانی من، جلد ۳، تهران: زوار.
- مکی، حسین (۱۳۷۴) تاریخ بیست ساله ایران (جلد ۱: کودتای ۱۲۹۹)، تهران: علمی.
- هدایت، مهدی‌قلی‌خان مخبرالسلطنه (۱۳۷۵) خاطرات و خطرات، تهران: انتشارات زوار.

List of sources with English handwriting

- Āḍarī, ‘alī (1950), **Qiyāme Šeyḵ Moḥammad Kiyābānī**, Tehrān, bongāhe maṭbū‘āfiye Šaftī ‘alīšāh.
- Tūlān, Māykel (2007), **Revāyatšenāsī: Darāmadī Zabānšenāḳtī-Enteqādī**, translated by **Seyyede Fāṭeme ‘alavī and Fāṭeme Ne‘matī**, Tehrān, samt.
- Čalabī, Mas‘ūd (2002), **Barrasiye Tajrobīye Neẓāme Šakšīyat dar Īrān**, Tehrān, mo‘asseseye paẓūhešīye farhang, honar and ertebāṭāt.
- Ḥasanzāde, Esmā‘īl (2002), “**Goftemāne Hoviyate Mellī dar Tāriḳnegāriye Kasravī**”, quarterly moṭāle‘āte mellī, sāle čahārom, zemestān, I 14, P 59-97.
- Ḥasanzāde, Esmā‘īl (2012), “**Taḥlīle Enteqādīye Revāyathāye Vāqe‘eye Yūrešy Ġaz be Korāsān (548)**”, quarterly ‘periodical moṭāle‘āte tāriḳe farhangī, sāle sevvom, š 12, tābestān, š 27-51.
- Ḥasanzāde, Esmā‘īl (2015), “**Čarḳeše Goftemānī and Kānešhāye Qiyāme Kiyābānī**”, do quarterly Tāriḳhnegarī and Tāriḳnegārī, doreye 25, š 16, šomāreyye payāpey 101, pāyīz and zemestān, š 25.
- Ḳosrošāhī, Seyyed Hādī (2011), **Nehzate Āzādīstān**, Tehrān, markaze asnāde enqelābe eslāmī.
- **Šarḩe Ḥāl and Eqdāmāte Šeyḵ Moḥammad Kiyābānī** be qalame čand nafar az dūstān and āšnāyāne oū (1926), Berlīn, čāpḳāneye Īrānšahr.
- Kesravī, Aḩmad (1944), **Zendegāniye Man (doreye noḳost az kūdaki tā sī sālegī)**, čāpe yekom.
- Kesravī, Aḩmad (1978), **Tāriḳe Hījdah Sāleye Āḍarbāyĵān**, Tehrān, amīr kabīr, ĵ2.
- Kesravī, Aḩmad (1997), **Qiyāme Šeyḵ Moḥammad Kiyābānī**, edit and introduction, Moḥammad‘alī Homāyūn Kātūzīyān, Tehrān, našre markaz.
- Mārtīn, Vālās (2010), **Nazariyehāye Revāyat**, translated by Moḥammad Šahbā, Tehrān, našre hermes.
- Mostowfī, ‘abdollāh (1998), **Šarḩe Zendegāniye Man**, Tehrān, Zovvār, ĵ3.
- Makī, Hošeyn (1995), **Tāriḳe Bīst Sāleye Īrān (ĵ1: kūdetāye 1299)**, Tehrān, ‘elmī.
- Hedāyat, Mehdīqolī Ḳān Moḳber al-Saltāne (1996), **Kāṭerāt and Kaṭarāt**, Tehrān, entešārāte zovvār.

**An Event, A Historian, Three Narrations: A Critical Analysis of Kasravi's
Narratives of the Uprising of Sheikh Mohammad Khaybani¹
Esmail Hassanzadeh²**

Received: 2019.03.16

Accepted: 2019.06.01

Abstract

Post-Constitutional uprisings are a good subject for different, conflicting and sympathetic comments and narratives of political activists and observers. Each of them has looked at it from the point of view, mental structure, ideology, group and national interests. One of the most prominent activists in the narrative of the street uprising is Sayyid Ahmad Kasravi, of whom there are two historical and one personal narrative left. This article seeks to dissect Kasravi's trilogy of narratives and his political sources by utilizing the critical analysis approach of Michael Tulane's narrative.

Kasravi's first narrative has two levels of analysis: Level one is a sociological-historical analysis; he has a mixed approach to the constitutionalism of the Azerbaijanis, their freedom and the activities of the Democratic Party and the fields of the uprising. Another level is the individualistic and motivational approach to psychology that provides a pessimistic and reductionist analysis of the street and its rise. Although Kasravi himself claims to have a historical approach and is far from a political one, his two levels of analytical and narrative attitudes show that he is influenced by attitudes of patriotism and concerned about foreign interference. At the time of writing this text (1302 AH) Kasravi is not a famous historian. But in the second narrative, which has been told in *18-year History of Azerbaijan*, it has seen the uprising as an important step in a positive and constitutional street activism. In the third narrative, which is purely memoirical, he has revised the earlier narratives, there is also an individual motivational level in the affirmation of the street. The shift means Kasravi's migration from Tabriz to Tehran, transition from beginner to professional historiography, transition from patriotism to temperate nationalism, later to radical nationalism, subversion of rival feelings, and so on, were the context that prompted him to present three different narratives over three periods.

Keyword: Azerbaijan, Sheikh Mohammad Khaybani, Seyyad Ahmad Kasravi, Historiography, Critical Analysis of Narration

1. DOI:10.22051/hph.2019.22821.1281

2. Associate Professor, Department of History, Al-Zahra University.

Email: e.hassanzadeh@alzahra.ac.ir

Print ISSN: 2008-8841/ Online ISSN: 2538-3507

